

# عَلَمِ كِشِ مشروعه با تأخیری صد ساله! اکبر گنجی و «مانیفست» او

## عزیز فولادوند

*آقای گنجی از آسمان ایران در طول این سالها خون باریده است، پست ترین لایه اجتماعی بیش از نزدیک به سه دهه بر تمامی شالوده اجتماعی/اقتصادی یک کشور چنگ انداخته، کرامت نوع انسان و «انسانیت» پایکوب گردیده است و ارزشها واژگون شده اند، ولی شما همچنان تخم توهم می پاشید.*

«مانیفست سوم» گنجی، تنظیم شده در مورخه چهارم ژوئن ۲۰۰۶ در سایت نیلگون انتشار یافت. او با این جمله می آغازد: «همه ما آرزوی تحقق دنیائی انسانی را در سر می پرورانیم». با توجه به پیشینه سیاسی ایشان در همین جمله ابتدائی سوالاتی مطرح می گردد؛ پاسخ را باید خود ایشان طی «مانیفست» دیگری ارائه نمایند.

اولاً منظور از «ما» در این جمله کدام طایفه است؟ آیا منظور گنجی یاران و همقطاران ایشان در گذشته و حال می باشند؟ اگر جواب مثبت است که کارنامه عملی این گروه در طی ۲۷ سال گذشته نشان می دهد که آنها نه تنها «آرزوی تحقق دنیائی انسانی را ندارند» بلکه اساساً از دریچه ای دگر به هستی می نگرند که با «دنیای انسانی» فاصله ای ناپرشدنی دارد. ثانیاً این سوال بنیادین مطرح می گردد که گنجی از چه زمانی به این کشف بزرگ و داهیانة نائل شدند که برپائی این «دنیائی انسانی» آرزوی دیرینه است و باید «در تحقق» آن به پا خاست و وارد پیکار گردید.

آیا زمانی که ایشان در پی ریزی پایه های استبداد دینی فعالانه شرکت می کردند به دنبال «تحقق دنیائی انسانی» بودند؟ در آن دوران ایشان چه تعریفی از این «دنیای انسانی» داشتند؟ مختصات آن چه بود، حقوق شهروندان، وظایف حکام، استبداد مطلقه فردی، قانونیت، شفافیت، حدود قانون، آزادی مطبوعات و اجتماعات، حق تعیین سرنوشت و فقر و گرسنگی در دیدگاه او چگونه تعریف می شد؟

ثالثاً دوستان و دشمنان ایشان برای «تحقق» این آرزو و بر پائی «دنیائی انسانی» چه طبقات اجتماعی هستند؟ به گمان ایشان تا چه میزان «حکومت اسلامی ایران» با مختصات یک «دنیائی انسانی» مطابقت دارد؟ وجوه افتراق و وجوه انطباق «حکومت اسلامی ایران» با آن جامعه آرزوئی گنجی کجاست؟ آیا ایشان حاضر هستند روند تغییرات درونی خود را (اگر واقعاً تغییری بنیادی تکوین یافته است) در یک «مانیفست» جداگانه به اطلاع بخشی از انسانهایی برسانند که ایشان در دورانی از زندگی اشان آنها را با توسل به شیوه هائی غیر دمکراتیک، مستبدانه و با توسل به ابزارهای خشونت آمیز از بر پائی «دنیائی انسانی» باز داشتند؟

گنجی با بیرون دادن جزوه ای که ایشان نام پر طمطراق «مانیفست» را بر آن نهاده اند، گفته هائی را تکرار می کنند که اولاً محصول اندیشه ایشان نیست بلکه عاریتی است، ثانیاً قرن‌ها است که در تمامی کتب فلسفه سیاسی مکرراً تکرار شده و الفبای جامعه شناسی سیاسی است. آیا باز هم پروژه ای جدید از نوع «گفتگوی تمدنها» و مانیفست «جامعه مدنی» خاتمی در شرف تکوین است؟ خاتمی هم در مانیفست خود با ژستهای فیلسوف مأبانه مرتب از اندیشمندان غربی از جمله آلکسی دو توکویل (۱۸۰۵-۱۸۵۹) نقل قول می آورد و طوری وانمود می کرد که گوئی طرح سیاسی نوینی برای جامعه ما در افکنده و پروژه ایشان نسخه رهائی مردم از بن بست کنونی است. فرجام کار «جامعه مدنی» خاتمی در تاریخ ایران به ثبت رسید.

گنجی با برشمردن موضوعاتی از قبیل: آزادیخواهی، رعایت حقوق بشر، احترام به حقوق انسانها، دوستی و رحمت و نابرابری اجتماعی بر این باور است که گویا در کسوت رهبری جدید درسی جدید برای مردم ما دارد. اینها موضوعاتی ساده می باشند که درک آنها توسط شما برابر با تجربه ای بسیار دردناک برای این نسل بوده است و شما در آفرینش این تجربه دردناک سهمی بزرگ بدوش کشیدید. تلاش گنجی در «مانیفست» تلاشی است برای پیدا کردن راه حلی به منظور تلفیق دین و دولت. آنهم قرائتی از دین که هیچگونه تسامح و مدارا را بر نمی تابد و نه به «شهروند» بلکه به «امت» اعتقاد دارد، نه به قانونیت بلکه به «رأی فقها»، نه به آراء شهروندان بلکه به «صلاح نظام»، نه به اعلامیه جهانی حقوق بشر بلکه به «لایحه قصاص». ارزشها و دست آوردهای برخاسته از مدرنیت چون حقوق بشر، عقلانیت، شهروند، قانون و پارلماناریسم ریشه در عصر روشنگری قرن هفدهم و هیجدهم اروپا، در جنبش سکولاریسم (جدائی دین از دولت) و تلاشهایی برای سامان دادن به جامعه مدنی در اروپا دارد. این ارزشها با ذات اقتدارگرایانه قرائت دینی حاکم در ایران هیچ وجه مشترکی ندارند. گنجی در «مانیفست» سعی دارد این ارزشها را با اتکاء به فقها و بازوی مسلح آنها یعنی انصارالله به منصفه ظهور رساند.

آقا گنجی! شما می گوئید «عقل استدلالی باید جایگزین خشونت گردد» (ص. ۲۴ مانیفست). چرا راه حل ارائه نمی دهید؟ کدام تفکر در جامعه ما با در دست داشتن اهرمهای قدرت، گفتمان حاکم را رقم زده است؟ جایگاه «عقل استدلالی» در اندیشه این گفتمان حاکم کجاست؟ گفتمان غالب در ایران شجره ای دارد و شجره آن چنین است: از منظر دینی تفکر امام محمد غزالی به ملا محمد باقر مجلسی و آیت الله مصباح رسید و از نظر سیاسی به سلطنت سلطان حسین صفوی، انصار حزب الله و سرانجام به احمدی نژاد. بنیاد اندیشه این شجره با «عقل استدلالی» در تضاد است و خشونت را ابزار سیاسی خود می داند. نسخه گنجی تکراری و پراز ابهام گوئی، مهمل گوئی و کلیشه سازی است که هیچ دردی را دوا نمی کند.

مگر نه این است که «شریعت پناهان» و «فقها» هر نوع استدلال عقلی را تخطئه نموده و از «امت» چیزی جز تقلید و ایمان را نمی طلبند. روی سخن شما با چه جریان فکری در جامعه است که به اعتقاد شما خواهان جایگزین کردن «عقل استدلالی» به جای خشونت است. این نصیحت گنجی حتماً متوجه خشونت گرایان و بازوی مسلح آنان یعنی دسته های هار و وحشی انصارالله می باشد. از کی تا کنون این گله های هار مبتلا به فقر فرهنگی، عقده های سرکوب شده فردی، روان پریشی و سادیسم که با هیستریک و حشتناک دیگران را مورد تعدی و تجاوز قرار می دهند به گفتمان و «استدلال عقلی» گرایش یافته اند؟ جایگاه خرد و تعقل آدمی در قرائت دینی حاکم کجاست؟ گنجی با ردیف کردن این گزافه گوئیها به فکر نجات «اسلام عزیز است»، و گرنه به عنوان نظریه پردازی مذهبی باید بداند که جریان فکری حاکم بر ایران با شجره، فوق یعنی فقها، جهان را در اصول فقهی: واجب، مستحب، حرام، حلال، مباح، مکروه گنجانیده و هیچ جایگاهی برای خرد گرایی قائل نیستند.

گنجی به عنوان نویسنده ای مسلمان تلاشی را آغاز کرده است که بتواند از «عمود خیمه نظام» جواز شرعی برای آزادیخواهی دریافت نماید. مردم سالاری (انتقال حاکمیت به مردم) هیچ شرط دینی را بر نمی تابد. مردم ما با پرداخت بهائی سنگین از پروژه مردم سالاری دینی عبور کرده اند. عمر این پروژه از لحاظ تاریخی در جامعه ما برای همیشه بسر آمده است. مردم به چنان سطحی از آگاهی ارتقاء یافته اند که راه برون رفت را در تلفیق دین و دولت نمی بینند. اولین قدم برای سامان دادن به کار جامعه جدائی دین از دولت است. جامعه ما برای آزادیخواهی و مردم سالاری نیازی به صدور جواز شرعی و ایدئولوژیک از «آیات عظام» نمی بیند.

آقای گنجی خلع ید از اعمال نفوذ روحانیون در امر آزادیخواهی و اداره امور دولتی در رأس تلاشهای مبارزان آزادیخواه مشروطیت قرار داشت. شما با تأخیری صد ساله دوباره علم کیش «مشروع» شده اید. در زندان بر شما چه گذشته است؟! وانگهی نظر شما در باره تفکرات خمینی بعنوان تدوین کننده نظریه ولایت فقیه چیست؟ این شیوه اداره امور کشور در تضاد آشکار با آن «دیدگاه کانتی» است که انسانها را به صرف انسان بودنشان «صاحب حق» می داند و هر نوع امتیاز طلبی را نفی می کند. زمانی که شما هنوز به این چنین کشفهای بزرگی نائل نشده بودید، فخرالدین حجازی در یک سخنرانی خطاب به خمینی گفت: اگر امام زمان هستی خود را آشکار کن. نظر شما در آن دوران در این رابطه چه بود و امروز آن را چگونه ارزیابی می کنید؟ تا کنون شما هیچ موضع شفاف و روشنی نسبت به مدون کننده نظریه ولایت فقیه (خمینی) ابراز نکرده اید! مواد «مانیفست» شما در چه مختصات اجتماعی سیاسی قابل اجراء است؟ آیا نظم ولایت فقیه برای پیاده کردن مفاد «مانیفست» کفایت می کند؟ یا باید نظام مبتنی بر کثرت گرائی و جدائی دین از دولت حاکم گردد؟ در یک کلام آیا باید از روحانیون حاکم خلع قدرت نمود یا نه؟

### تحلیل بعضی از بندهای «مانیفست»

در بخش الف «حقوق انسانی» مانیفست گنجی می گوید: انسان از آن نظر که انسان است، صاحب حق است. عناوین ثانویه ای چون جنسیت، نژاد، ملیت، دین و مذهب، جهان اولی و سومی، روحانی و غیر روحانی بودن، مقام سیاسی داشتن و... کسی را صاحب حق نمی کند». (ص. اول «مانیفست»).

اگر پیشینه ایشان و وابستگی اشان به نظام اسلامی در خاطره نگارنده سنگینی نمی کرد، می توان گفت که نویسنده «مانیفست» متد تحقیقاتی دارد و با اشاره به این اصل بدیهی قصد دارد نکات مؤخره در بحث را روی این پایه بچیند و جلو رود. اما با توجه به این پیشینه نه چندان درخشان است که این سؤال طرح می گردد: آقا گنجی چرا در سالهای شرکت فعالانه شما در کردستان و خدمتتان در قوه قهریه «حکومت اسلامی» این «عناوین ثانویه» راهنمای کنش سیاسی شما نبود؟ هزاران هزار شهروند کرد باید از حقوق ابتدائیشان محروم می گشتند، سرکوب می شدند، بدار آویخته می شدند، منازلشان مورد تعدی و تجاوز قرار می گرفت و صرفاً به خاطر «انسان» بودنشان از «حق» شان محروم می شدند؟ آقای گنجی این حق مسلم شماست که از گذشته اتان فاصله بگیرید و در یک پروسه تغییر و تبدل به نظرگاه و دستگاه ارزشی نوینی دست یابید، ولی قبل از هر چیز باید روند این پروسه را بطور شفاف برای مردم گذارش نمائید.

در بند ب / نفی تقابل خودی/غیر خودی گنجی می نویسد: «انسانیت مفهومی است که تمایز خودی و غیر خودی را بر نمی تابد و اجازه نمی دهد آدمیان را به درون گروه و برون گروه تقسیم کنیم [عجیب است که فعل در صیغه جمع بکار برده می شود]. بسیار ظالمانه است که حکومت جبار با شهروندان خود به عنوان اشیاء محض رفتار کند.[...] قوانین عادلانه باید بدون استثناء شامل همه کس شود. تا آزادی همه را حفظ و حراست کند و همگان را دارای حقوق برابر تلقی نماید.» (ص. ۱ «مانیفست») بسیار متین. ولی منظور از این «همگان» و «خودی و غیر خودی» چه کسانی هستند؟ تبعیدیان ایرانی در فرای مرزها در کدام یک از این طبقه بندی می گنجند؟ اگر «انسانیت مفهومی است» که چنین تمایزی را بر نمی تابد، پس ایرانیهای تبعیدی هم حق دارند از حقوقشان استفاده کرده و خواسته خود را (که به نظر نگارنده خواست اکثر قریب به اتفاق شهروندان ایرانی می باشد) در یک رفرندام برای تغییر رژیم به آزمایش بگذارند (حتی اگر این شق مفروض مورد نظر ما به آراء کافی دست نیابد). آیا آن «انسانیت» مورد نظر شما بر می تابد تا این خواسته مدنی با شیوه ای دمکراتیک تحت نظارت ارگانهای بین المللی جامعه عمل بخود ببوشاند؟ شما در «مانیفست» موضعی فرا حزبی بر گزیده اید. بسیار نیکو. ولی آیا شما توان این «شجاعت مدنی» را دارید که از ادعای صرف فراتر رفته برای تحقق حقوق «دیگرانی» که با شما «در انسانیت و حقوق انسانی هیچ تفاوتی» ندارند موضعگیری روشن و شفاف اتخاذ نموده و از پروژه تغییر نظام آنها – بعنوان یکی از راه حل‌های ممکن – و حق شهروندیشان برای شرکت در رفرندام حمایت نمایید، زیرا «انسانیت حکم می کند که دیگری را از حیث انسان بودن مانند خودم و خودم را مانند دیگری تلقی نمانم» («مانیفست» ص. ۲).

### **بند و- همسایه خود را دوست بدار.**

گنجی بندی طولانی را در باب صلح، مدارا، «شفقت، رحمت»، «ضرورت رحمت آوردن»، «دوست داشتن دیگران» و دیگر فضائل انسانی اختصاص داده و در بند ۸ تحت عنوان نفی خشونت و صلح طلبی به نتیجه «من می بخشم» و «ببخش و فراموش نکن» می رسد. این یک دگردیسی عمیق است. ولی طرح این سؤال شاید روشنگر باشد: شما که در رواج خشونت گذشته ای بس درخشان دارید چه طور شد که به یکباره نیازی وافر به صلح و رحمت مسیحائی احساس می نمائید؟ کبوتران خونین بال و پیشقراولان آزادی، «تسامح»، «شفقت»، رحمت و دوستی در دوران خشونت گرائی شما بهائی بسیار سنگین برای این فضائل انسانی پرداخت نمودند. در هر کوی و برزن قاصدین و پیام آوران آزادی، مبلغین مروت و دوستی، قهرمانان عشق و وفا شب و روز پر پر می شدند ولی شما در مقابل کشتار آن «قربانیان بیگناه» کینه و عداوت را نمایندگی می کردید نه «دوستی همسایه» را.

آقای گنجی شما باید ۲۸ سال منتظر می ماندید تا به درجه ای از شعور اجتماعی و درک سیاسی ارتقاء یابید که آن «قناریها» در زمان سوختن بر «آتش سوسن و یاسمن» رسیده بودند. چرا در تمامی سطور «مانیفست» به این مشعلداران بعنوان حاملان نور در دوران سیاه هیچ اشاره ای نشده؟ نظر شما نسبت به این مدافعان «رحمت» و «شفقت» چیست؟ آقای گنجی ما اول مایل هستیم عاملین جرم را بشناسیم و بعد آنها را ببخشیم. شما تا کجا حاضر به روشن شدن نکات تاریک آن جنایات، معرفی همقطاران خود و انواع متدهای شکنجه و کشتار سیستماتیک هستید؟ نقش شما دقیقاً در آن دوران چه سیاه بوده است؟ شما چه سمتهایی را در چه ارگانهائی اشغال کرده بودید؟ آری بخشش و عطوفت هم بهائی دارد. بهای آن کمک در روشن کردن و ترویج حقیقت است. شما تا کجا آماده روشن کردن حقایق هستید؟ شما می نویسید: «...» باید به خاطر بسپارم که زمانی ظلم روی داده است. برای این که راه را بر خشونت ببندم باید به تأکید بگویم و در خاطره ام نقش ببند که زمانی در نظمی خشن بسر برده ام.» («مانیفست» ص. ۲۶). آقای گنجی بطور شفاف به مردم گزارش کنید که شما در آن زمان در «نظمی خشن» چه کار کرد و چه مسئولیتی بعهده داشتید؟

این نسل در پراتیک اجتماعی به درکی از آگاهی اجتماعی نائل شده است که دیگر نیازی به معلمین اخلاق با پیشینه ای مبهم و تاریک احساس نمی کند. دوست داشتن همسایگان، یاوران و حتی مخالفین و منتقدان نیاز به یاد آوری و تذکر اخلاقی شما ندارد. این امر در تاروپود حیات اجتماعی (با توجه به مختلف اجتماعی) در جریان است. مردم به اثبات رسانده اند که در سختترین شرایط یار و یاور هم بوده اند. اما اگر موعظه شما تلاشی است برای مخدوش کردن مرز بین دوستان و دشمنان، و خلاصی مجرمین از دست عدالت باید گفت: ما «همسایه» و متجاوز را بخوبی می شناسیم؛ متجاوزین به جان و مال و ناموس مردم. شما با جمله نا دقیق «زمانی ظلم روی داده است» ظالم، مظلوم و ظلم را بی نام نشان کرده اید. آنها نه «همسایه» گان ما بلکه متجاوزین به حدود مردم و اشغالگران هستند. و ما بر آنیم که از متجاوزین و اشغالگران خلع ید نمائیم.

آقای گنجی از آسمان ایران در طول این سالها خون باریده است، پست ترین لایه اجتماعی بیش از نزدیک به سه دهه بر تمامی شالوده اجتماعی/اقتصادی یک کشور چنگ انداخته، کرامت نوع انسان و «انسانیت» پایکوب گردیده است و ارزشها وژگون شده اند، ولی شما همچنان تخم توهم می پاشید.

در صفحه ۱۵ مانیفست گنجی می نویسند:

«با آموزش می توان به دموکراسی پایدار دست یافت. آموزش فقط تربیت تکنوکرات برای مدیریت نیست و نظام آموزشی باید انسانهای صلح طلب، روا دار! قناعت پیشه [البته غیر از آقازاده ها] تربیت کند. انسانهای با فرهنگ به کسی ستم نمی کنند [ما سالهاست که می گوئیم ملایان بی فرهنگ هستند]، جنگ افروزی نمی کنند.» آقای گنجی شما مگر در خلأ زیست می کنید و یا اینکه در زندان اتفاقاتی افتاده که ما بی خبریم؟ مگر نمی دانید در ملأ اجتماعی شما چه می گذرد. مگر تمامی نظام آموزشی از صدر تا زیر در اشغال شیوخ مرتجع و واعظین نیست که قصد تصرف و آزاد سازی «عتبات عالیه» را دارند. آنها نیروهای لازم برای دستیابی به این اهداف را باز تولید می کنند، نیاز آنها «شهادت طلبان» و «استشهادیون» است که عزم را جزم نموده تا ریشه «کفر» را بخشکانند. اینها را شما نمی دانید؟ آموزش و پرورش شیوخ حتی تاریخ این ملت را تحریف می کند، کاشانی را بجای مصدق می نشانند. شما ایده تربیت انسانها توسط همین نظام آموزشی را مدون می نمائید؟ «جنگ افروزی» و بحران زائی ذاتی اقتدارگرایان دینی حاکم بر ایران است و شما پروژه تربیت انسانهایی با فرهنگ که قصد جنگ افروزی را نداشته باشند طرح می نمائید؟!

گنجی در بند «نفی خشونت و صلح طلبی» اندر مذمت خشونت و فوائد صلح و آرامش چندین صفحه را اختصاص داده است. او می گوید: «خشونت بخش سیاه تاریخ بشری را تشکیل می دهد.» (ص. ۲۳ «مانیفست»). بجای این ابهام گوئی و کلی گوئی چرا به سیاه ترین دوران تاریخ جامعه ما اشاره نمی کنید؟ برای تشریح خشونت نیازی نیست به اجحافات امریکا و اسرائیل در گوشه و کنار گیتی پرداخت، دو هفته پیش حرکت‌های اعتراضی زنان جامعه ما به خشونت‌ی توصیف ناپذیر سرکوب گردید، سلسله ای از حرکت‌های اعتراضی شهروندان هر روزه در گوشه و کنار ایران به خاک و خون کشیده می گردد، خشونت و ستم اجتماعی هیچ مرزی را نمی شناسد ولی شما ما را به مفهوم پت و پهن «تاریخ بشری» حواله می دهید. چرا بطور روشن برای باز کردن مفهوم خشونت از جامعه ایران که در آتش خشونت‌گرایان می سوزد فاکت نمی آورید؟

تعریف خشونت از جانب گنجی: «خشونت یعنی درد و رنج غیر لازم بر دیگری» (همانجا). آقای گنجی مگر درد و رنج لازم هم داریم؟ دورانی که شما درد و رنج را بر «دیگری» روا می داشتید از نوع «غیر لازم» بود یا از نوع لازم آن؟ اکنون پس از دگردیسی اتان غیر لازم بودن درد را با چه ابزاری می سنجید؟ در زمانی که شما زندان بودید ملایان بسیاری از زندانیان را به جرم «غیر خودی» بودنشان به جوخه اعدام سپردند. شما در مقابل اعدام این «غیر خودی» ها سکوت اتخاذ نمودید. دلیلش چیست؟ آیا شما هم آنها را «غیر خودی» می دانستید؟ آیا نظام شما را خودی می داند یا غیر خودی؟ وانگهی بنا به مفاد «مانیفست» چرا

شما هیچ موضع گیری شفاف در مقابل این نوع «درد و رنج غیر لازم» بر دیگران بعمل نیاورده اید؟ استنتاج این است که گویا بنا به استنباط شما وارد آوردن درد و رنج به غیر خودی ها «لازم» است و «مصلحت نظام» آن را موجه و لازم می داند.

در این بند گنجی به نفی «خشونت انقلابی» که در دوران جنگ سرد تئوریزه شده است، می پردازد و به شدت نگرانی خود را به نمایش می گذارد. این نگرانی قابل فهم شاید در تحتانی ترین صندوقچه ذهن گنجی او را می آزارد و خواب راحت را از او پرانده است. او می گوید: «خشونت انقلابی ناگزیر تر و خشک را با هم می سوزاند. [...] همواره بیگانهانی هم قربانی می شوند. [...] کسانی که به هیچ روجه طور مستقیم نقشی در سرکوب نداشته اند. [تأکید از ماست]. بعد اضافه می کند: «منطق خشونت در گسترش آن است. به سرعت افرادی که نقشی در جنایت ندارند نیز قربانی می شوند.» آقای گنجی پس قبل از اینکه شما به دست این «خشونت انقلابی» گرفتار آئید، خود دست بکار شده میزان نقشتان در «سرکوب» را طی یک مانیفست جداگانه به اطلاع مردم ایران و اعطاء کنندگان جایزه قلم طلایی انجمن جهانی روزنامه نگاران برسانید. بررسی بندهای دیگر «مانیفست» به درازا خواهد کشید. نگارنده ضرورتی برای آن نمی بیند. در یک کلام گنجی حرف تازه ای ندارد، «مانیفست» او تلاشی است برای نجات فقهای حاکم بر ایران.

آقای گنجی مردم ما به هیچ چیز کمتر از خلع قدرت از فقهای حاکم رضا نمی دهند. این کم ترین خواسته یک ملت بزرگ است.

### ولی مانیفست ما در چند کلام:

آزادیخواهی برای ما نه فقط یک استراتژی سیاسی، بلکه یک آرمان است که ریشه در نوع نگرش ما به جهان، تاریخ، جامعه و انسان دارد. این نگرش اساساً با دید فقهای مرتجع حاکم در تضادی بنیادین قرار دارد.

پیکار ما فقط متوجه خلع قدرت از باند حاکم بر کشور نیست. ما در یک سر فصل ونقطه عطف حساس تاریخ ایران بسر می بریم و بر آنیم که ریشه یک ارتجاع ۱۴۰۰ ساله مذهبی را با تمامی تبعات ایدئولوژیک، فرهنگی، تربیتی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن برای همیشه بر کنیم. ما در حال تعیین تکلیف نهائی با مذهب ارتجاعی درون جامعه هستیم. جامعه ما باید از این نقطه عطف تاریخی (جدائی دین

از دولت) عبور کند تا رشد نماید و تکامل یابد. اروپا ۳۰۰ سال پیش در عصر روشنگری با مذهب تعیین تکلیف نمود و ما امروز درگیر همان پیکار هستیم، تا ارتجاع مهیب دینی را کمر شکن نمائیم.

- خلع ید از کلیه باندهای حاکم فاسد (نخستین قدم).
- انتقال حاکمیت به مردم، برگزاری انتخابات آزاد.
- پارلمانتاریسم، کثرت گرائی و پخش حوزه های قدرت.
- شفافیت، قانون مداری و تضمین تمامی آزادیهای فردی، سیاسی و اجتماعی.
- گسترش نهادهای قدرتمند مدنی، بعنوان تضمین دمکراسی.
- جدائی کامل دین و دولت.
- برابری کامل زن و مرد.
- برگرداندن اموال بغارت رفته به صاحبان اصلی آن.
- محاکمه سران نظام اهریمنی و تمامی آنانی که بطور مستقیم یا غیر مستقیم در سرکوب، تداوم آن، پراکنده کردن تخم توهم در ماهیت نظام و پایمال کردن حقوق ملت شریک بوده اند.
- تشکیل دادگاههای عادل و علنی با حضور وکلای متهمین.
- لغو مجازات اعدام.
- همزیستی مسالمت آمیز و تلاش برای برقرای فدرالیسم منطقه ای به منظور تضمین صلحی پایدار در منطقه.

مورخ ۲۱ ژوئن ۲۰۰۶